جامعه‌شناسی تاریخی
دورهٔ ۳، شمـارهٔ ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۰

استدلال انتقادی درباب نسبت تئوری با تجربه:
مطالعهٔ موردی دستگاه‌های معرفتی پوزیتیویستی، عقلانیت انتقادی و فازی

علی ساعی[1]*

(تاریخ دریافت ۹۰/۵/۳۰، تاریخ پذیرش ۹۰/۹/۲۸)

چکیده

موضوع این مقاله، استدلال انتقادی درباب نسبت تئـوری بـا تجربـه اسـت و از نظـر روش داوری، بـر استدلال عقلانی استوار است. مدعای مقاله آن است که روش‌شناسی حـاکم بـر نـسبت میـان تئـوری و تجربه بر منطق دوارزشی ارسطویی مبتنی است که در آن، تجربه مقـام داوری یـا کـشف نظریـه را دارد. ضرورت پرداختن به موضوع این نوشتار، درک غلط از پوزیتیویـسم و نـسبت آن بـا عقلانیـت انتقـادی است. این مقاله تلاشی در جهت حل این نوع مسائل روش‌شناختی از راه بحث انتقادی است. اسـتدلال درباب صدق مدعای مقاله بر دو دستگاه معرفتی پوزیتیویسم و عقلانیت انتقادی استوار اسـت. در ادامـه، پس از بحث انتقادی درباب آن دو دستگاه معرفتی، روش‌شناسی فازی به‌مثابهٔ نتیجهٔ انتقاد از سـنت‌هـای فکری موجود و تلاشی برای یافتن کاستی‌های معرفت‌شناسی دوارزشی و تعمیم آن فرموله شده اسـت. در پایان، درباب مسئله‌آمیز بودن پوزیتیویسم در ایران بحث انتقادی شده است.

واژه‌های کلیـدی: دسـتگاه معرفتـی پوزیتیویـستی، دسـتگاه معرفتـی عقلانیـت انتقـادی، انطباعـات و تصورات، اثبات‌پذیری و ابطال‌پذیری، دستگاه معرفتی فازی.

---

1. استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس
*saeia@modares.ac.ir

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

طرح موضوع

موضوع این مقاله، استدلال انتقادی درباب نسبت تئوری با تجربه اسـت. ایـن مـتن از لحـاظ روش داوری، بر استدلال عقلانی استوار است. این اسـتدلال از نـوع روش‌شناسـانه اسـت. در اینجـا روش‌شناسی ناظر بر ارتباط میان تئوری و تجربه است. مدعای مقالـه آن اسـت کـه روش‌شناسـی حاکم بر ارتباط میان تئوری و تجربه بر اساس منطق دوارزشی ارسطویی بنا شده اسـت[۱]. روش‌شناسـی دو ارزشی، روایت دوارزشی درباب نسبت تئوری و تجربه ارائـه مـی‌دهـد کـه در آن، تجربـه در مقـام داوری «یا» کشف قرار دارد[۲]. روایت دوارزشی به‌تنهایی با حقیقت علمی ناسـازگار اسـت و قـادر به تبیین همهٔ مسائل موجود در حوزهٔ دانش علمی نیست. استدلال درباب صدق مـدعای مقالـه را که از نوع روش‌شناختی است، بر دو دستگاه معرفتی پوزیتیویستی و عقلانیت انتقادی[۳] استوار کـرده‌ایـم و در ادامه پس از بحث انتقادی[٤] درباب آن دو دستگاه معرفتی، روش‌شناسی فازی را فرمولـه کـرده‌ایـم. قبل از بحث درباب این دو افق معرفتی، لازم است ابتدا دربارهٔ اهمیت این مقاله بحث کنیم.

یکی از ضرورت‌های پرداختن به موضوع این مقاله، درک غلط از پوزیتیویسم و نـسبت آن بـا عقلانیت انتقادی است. بحث درباب پوزیتیویسم در ایران، بسیار مسئله‌آمیز بوده و هـست. شـاید مخالفت‌های ایدئولوژیک با پوزیتیویسم به مخالفت با ایـن سـنت معرفتـی منجـر شـده اسـت. گاهی مشاهده می‌شود بدون آگاهی از بنیان‌های معرفتی پوزیتیویسم، این سـنت فکـری معـادل کمیت‌گرایی تعریـف مـی‌شـود؛ بـه‌گونـه‌ای کـه در حالـت افراطـی آن، کمیـت‌گرایـی معـادل تجربه‌گرایی محض و تجربه‌گرایی صـفت علـم طبیعـی معرفـی مـی‌شـود. پیامـد مخالفـت بـا تجربه‌گرایی در علم اجتماعی، به مخالفت با رهیافت کمّی منجر شـده اسـت. بـر مبنـای معیـار آمار- ریاضی، حتی کسانی که عضو سنت فکری عقلانیت انتقادی هستند، پوزیتیویست تعریـف می‌شوند. مخالفان پوزیتیویسم روش‌های کیفی را غیرپوزیتیویستی و سـازگار بـا علـم اجتمـاعی می‌دانند. زمانی که از روش‌های کیفی صحبت مـی‌شـود، در بیـان مـصداق، روش‌هـایی ماننـد مصاحبهٔ عمیق، اتنومتدولوژی، اتنوگرافی و نظریه‌مبنایی[٥] را شاهد می‌آورند غافل از اینکـه ایـن روش‌ها، تکنیک‌های گردآوری و کشف به‌شمار می‌آینـد نـه داوری[٦]. حتـی مـشاهده مـی‌شـود روش‌هایی مانند تحلیل تطبیقی تاریخی را عضو مجموعه‌روش کیفی نمی‌داننـد. ایـن افـراد بـا معیار کمیت و کیفیت، کنشگران علـم اجتمـاعی را بـه پوزیتیویـست‌هـا و غیرپوزیتیویـست‌هـا طبقه‌بندی می‌کنند و تحلیل‌های کلی را- کـه بیـشتر جنبـهٔ تـأملات نظـری و فکـری دارد- بـر

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

تحلیل‌های مستند به گزاره‌های مشاهده‌ایِ مبتنی بر دستگاه نظری ترجیح می‌دهند. این مقاله تلاشی در جهت حل این نوع مسائل روش‌شناختی از راه بحث انتقادی است.

دستگاه معرفتی پوزیتیویسم منطقی

پوزیتیویسم[۷] نگرش فلسفی‌ای است که بر اساس آن، تنها روش معتبر پژوهش، روش علمی مبتنی بر تجربه است. خاستگاه‌های فکری پوزیتیویسم را باید در تحولات عصر روشنگری در اروپا جست‌وجو کرد که شاهد پیدایش ایمان به خرد انسان بود. پوزیتیویسم تعمیم تجربه‌گرایی از علوم طبیعی به علوم اجتماعی است. پوزیتیویسم در مقابل عقل‌گرایی هگل ظهور کرد. عقل‌گرایی هگل به ذات عقلانی و مجرد اصالت می‌داد و هستی انضمامی اشیاء را نفی می‌کرد. پوزیتیویسم از تفکر انتزاعی پرهیز، و بر هستی انضمامی تأکید می‌کرد[۸].

پوزیتیویسم از حیث پیش‌فرض معرفت‌شناسی، بر گزاره‌های معرفتی تجربی[۹] بنا شده است. این نوع گزاره‌های معرفتی ماهیت اثبات‌پذیری دارند. در افق معرفتی پوزیتیویستی، اصل اثبات‌پذیری[۱۰] حد فاصل علم و غیرعلم (نظریه‌های علمی از غیرعلمی) است (ر. ک خرمشاهی، ۱۳۶۱). در این دستگاه معرفتی، فقط قضایایی[۱۱] صادق[۱۲] و معنادارند[۱۳] که محمول تجربی[۱۴] داشته باشند. این ماهی قرمز است. ویژگی قرمز، عینی، قابل مشاهد و تجربی است. یکی از معیارهای معناداریِ تجربی که گزاره‌های متافیزیکی را نقض می‌کند، شرایط صدق است. در پوزیتیویسم منطقی، به هر گزاره یک شرایط صدق تعلق می‌گیرد[۱۵]. شرایطِ صدق بیان می‌کند که گزارهٔ معین در چه شرایطی صادق و در چه شرایطی کاذب است. برای مثال، گزارهٔ «باران می‌بارد» در برخی شرایط صادق و در برخی شرایط کاذب است. هر گزاره‌ای که همیشه صادق یا کاذب باشد، بی‌معناست. شرایطِ صدق بیان می‌کند که گزاره چه وضعی از امور[۱۶] را توصیف می‌کند. در این معنا، در پوزیتیویسمِ منطقی[۱۷]، معنای هر گزاره ناظر بر شرایط صدق آن است. برای مثال از نظرِ پوزیتیویست‌ها، این گزاره: «این اتفاق که افتاد قسمت بود» بی‌معناست؛ زیرا هر وضعی از امور پیش بیاید، باز هم می‌توان این حرف را زد؛ پس این گزاره درواقع هیچ وضعی از امور را توصیف نمی‌کند[۱۸]. گزاره‌های متافیزیکی نمی‌توانند این شرط را داشته باشند[۱۹] (لازی، ۱۳۶۲: ۲۵۶).

در دستگاه معرفتی پوزیتیویسم منطقی، صدق قضیه را فقط با تجربه می‌توان اثبات کرد. درواقع، معیار صدق گزاره، اثبات‌پذیری آن است. به گفتهٔ شلینگ، «یک گزارهٔ اصیل باید قابل اثبات قطعی

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

باشد». اگر راه ممکنی برای اثبات گزاره وجود نداشته باشد، در ایـن صـورت، آن گـزاره هـیچ معنایی نخواهد داشت (Popper, 1983). البته، در پوزیتیویـسم مفهـوم تأییدپـذیری[۲۰] تجربـی نیـز شرایط اطلاق دارد. این مفهوم با اثبات‌پذیری ضـعیف سـازگار اسـت (ر. ک خرمـشاهی، ۱۳۶۱). در این افق معرفتی، معرفت عقلانی همان باور صادق موجه است[۲۱].

افق معرفتی پوزیتیویستی روایتی تجربه‌گرایانه از دانش علمی بیان می‌کند و دانش علمـی را مجموعه‌ای از گزاره‌های مسبوق به تجربه تعریف می‌کند. در این دسـتگاه معرفتـی، همـهٔ گزاره‌های علمی تجربی، گزاره‌های معنادارند. هر گزاره‌ای در صورتی معنادار اسـت کـه بـه نحو تجربی اثبات‌پذیر باشد[۲۲]. پوزیتیویست‌ها معنـاداری را یکـی از معیارهـای مهـم دانـش علمی می‌دانند. ملاک معناداری در تمایز با گزاره‌های دروغـین و بـی‌معناسـت. گـزاره‌هـای متافیزیکی فاقد معنای تجربی‌اند (لازی، ۱۳۶۲: ۲۵۵). در این دستگاه معرفتی، متافیزیک بنابر ماهیت و طبیعت خود، چیزی جز چرندگویی بی‌معنا نیست. به گفتهٔ هیوم، متافیزیک سفسطه و پنداری است که باید بـه شـعله‌هـای آتـش بـسپاریم (Popper, 1983). پوزیتیویـست‌هـا گزاره‌های متافیزیکی را به‌مثابهٔ گزاره‌های بی‌معنا حذف کرده‌اند[۲۳].

از نظر پایهٔ هستی‌شناسی، پوزیتیویسم مبتنی بر هستی انضمامی اشیاء اسـت. ایـن دسـتگاه معرفتـی حقیقت مستقل[۲۴] و حقیقتی را که در همه‌جا صادق باشد باور دارد. بعد عمومیت واقعیت مورد تأکیـد است[۲۵]. واقعیت، مستقل از جهان معرفتی ماست و ماهیت عام دارد.

دلالت روش‌شناختی دستگاه معرفتی پوزیتیویستی با روش استقراگرایی سازگار اسـت. بـه روش استقراگرایی روش تجربه‌گرایی[۲۶] نیز گفته می‌شود. در روش استقراگرایی، تجربه وسیله‌ای برای کـشف گزاره‌های فراتاریخی و آزمون این نوع گزاره‌هاست. از نظر روش‌شناسی، روش اسـتقرا مـلاک تمـایز روش علم و شبه‌علم است. دانش علمی (تئوری) در دستگاه معرفتی پوزیتیویستی، مجموعه‌ای از گزاره‌های کلی است که در پرتو استدلال استقراگرایی از گزاره‌های خاصِ مـشاهده‌ای اسـتنتاج می‌شود. البته، هیوم در مقام تجربه‌گر، این نوع استنتاج را امر روان‌شناختی تعریف مـی‌کنـد کـه در این‌باره بحث خواهیم کرد.

دانش علمی ⟵ تجربه (مشاهدهٔ شواهد بیرونی)

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

نزد استقراگرایان، تجربه روشی برای تولید دانش علمی است. در این رهیافت، دانش علمی مبتنی بر تعمیم گزاره‌های مشاهده‌ای است. از آغاز دورهٔ رنسانس، رهیافت استقراگرایی (تجربه‌گرایی) در مقابل عقل‌گرایی سنتی[۲۷] ظهور کرد و به‌جای تفکر قیاسی بر تفکر استقرایی (مشاهده) تأکید داشت.

در دستگاه معرفتی پوزیتیویستی، علم، تنها دانش ارزشمند است و واقعیت محسوس هم تنها موضوع علم به‌شمار می‌رود. روش علوم تجربی مبنای معرفت عینی، و هر معرفت عینی نیز ناظر بر واقعیت موجود است. از نظر تجربی، گزاره‌های علمی باید آزمون‌پذیر باشند. دانش علمی بر مشاهده استوار است[۲۸]. جست‌وجوی قانون از راه کشف روابط میان پدیده‌های اجتماعی در پرتو تجربهٔ علمی، هدف پژوهش است.

در افق معرفتی پوزیتیویسم، حیات اجتماعی مانند حیات طبیعی، قانونمند و قابل بررسی تجربی است. هدف، جست‌وجوی قاعدهٔ کلی رفتار اجتماعی و مهندسی اجتماعی است. از راه کشف قوانین اجتماعی می‌توان به برنامه‌ریزی اجتماعی، نظم‌دهی به نظام اجتماعی، تنظیم رفتار افراد، کنترل و پیش‌بینی حوادث اجتماعی در پرتو دستاوردهای دانش علمی پرداخت.

نمایندگان اصلی رهیافت تجربه‌گرایی فرانسیس بیکن، دیوید هیوم و جان استوارت میل هستند[۲۹]. ما در این متن به نظریهٔ دیوید هیوم پرداخته‌ایم.

نظریهٔ روش‌شناسی هیوم

نظریهٔ هیوم (۱۷۱۱–۱۷۷٦م) درباب تجربه‌گرایی، تحت‌تأثیر فرانسیس بیکن، جان لاک و بارکلی است. با این حال، هیوم در مورد تجربه‌گرایی درک دقیق‌تری ارائه داده است. مفاهیم مهم نظریهٔ روش‌شناسی هیوم، نسبت[۳۰] و علیت است. درک این دو مفهوم نیازمند درک سه مفهوم کلیدی دیگر او با عنوان ادراکات[۳۱]، انطباعات و تصورات[۳۲] است.

در نظریهٔ هیوم (۱۹۹٤) همهٔ محتوای ذهن از تجربه بیرون می‌آید. مراد از محتوای ذهن، ادراکات[۳۳] است. ادراکات دو بعد دارد: انطباعات و تصورات[۳٤]. انطباعات معادل همهٔ ادراکات روشن ما از آنچه می‌بینیم و می‌شنویم است. انطباعات، مشاهدات حسی و داده‌های بی‌میانجی تجربه‌اند. تجربه بر داده‌های حسی[۳۵] استوار است و تصورات هم کپی یا صورت‌های ذهنی[۳٦] انطباعات در اندیشیدن و استدلال کردن هستند[۳۷]. تصورات بازنمایی[۳۸] انطباعات هستند. هیوم تمام شناخت را از

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

سرچشمهٔ انطباعات یا داده‌های بی‌میانجی تجربه بیرون می‌کشد. انطباعات معـادل داده‌هـای بـی‌میـانجی تجربه، و تصورات معادل اندیشه‌های ما دربارهٔ این داده‌هاسـت. اندیـشه نمـی‌توانـد از چـارچوب‌هـایِ ارجاعیِ تجربه فراتر رود؛ برای مثال نابینایان تصوری از رنـگ ندارنـد. هیـوم مـی‌گویـد انطباعـات بـر تصورات تقدم دارند. برای اینکه از شیرینی و تلخی تصوری به کودک ارائه دهیم، اعیان را بر او عرضـه می‌داریم یا- بهتر بگوییم- این انطباعات را به او می‌رسانیم.

در اندیشهٔ هیوم، هر مفهومی ناظر بـر انطبـاعی معـین اسـت. همیـشه انطبـاع و تـصور بـا یکـدیگر سازگارند؛ برای مثال مفهوم دموکراسی به‌مثابهٔ یک تـصور از انطبـاعی خـاص ناشـی شـده اسـت. هـر صورت ذهنی یا مفهومی معنای خود را از انطباعی معین دریافت می‌کند. کلمات مـصادیقی از اطـلاق[۳۹] دارند؛ در نظریهٔ هیوم، مصادیقی از اطلاق، انطباعات هستند. در پرتو نظریهٔ هیوم، نسبت تجربه با نظریـه معادل نسبت انطباعات و تصورات است که در آن، تجربه به‌مثابهٔ انطباعات بر تصورات بـه‌مثابـهٔ نظریـه تقدم دارد.

الف. نسبت: نزد هیوم، نسبت دو نوع است: طبیعی[۴۰] و فلسفی[۴۱]. نـسبت[۴۲] در معنـای طبیعـی بـر کیفیت یا کیفیاتی دلالت دارد که از طریق آن‌ها دو تصور در پندار[۴۳] به هم می‌پیوندنـد[۴۴]: یکـی دیگری را به‌طور طبیعی تولید می‌کند. اتصال[۴۵] میان تصورات بر اصول پیونـددهنـده[۴۶] اسـتوار است. گونه‌ای کیفیت تداعی‌کننده[۴۷] در حافظه وجود دارد که به‌واسطهٔ آن، یـک تـصور، تـصور دیگر را پیش می‌آورد که هیوم به آن نیروی ملایم و انگیزهٔ فطری می‌گوید. کیفیاتی که تـداعی را به‌وجود می‌آورند تا ذهن قادر شـود یـک تـصور را بـه تـصور دیگـر نـسبت دهـد (اصـول پیونددهنده) بر سه دسته‌اند: ۱. همانندی[۴۸]؛ ۲. مجاورت[۴۹] یا هـم‌پهلـویی در زمـان و مکـان؛ ۳. نسبت علّی (علت و معلول[۵۰]). همانندی یعنی ذهن از ادراک چیزی، چیز دیگـری را کـه شـبیه به آن است به‌یاد می‌آورد یا متخیله از تصوری به تصور دیگری کـه ماننـد آن اسـت بـه‌آسـانی می‌رود. به‌همین ترتیب، مجاورت هم به این معناست که اگر دو چیـز نزدیـک بـه یکـدیگر در زمان و مکان به ادراک ذهن درآیند، ذهن برحسب عادت هرگاه یکـی از آن‌هـا را درمـی‌یابـد، دیگری را هم به‌یاد می‌آورد. به‌عبارت دیگر، ذهن برحسب عادت طـولانی خـو مـی‌گیـرد کـه تصورات بی‌واسطه و یا باواسطهٔ هم‌پهلویی را در مکان و زمان با هم تداعی کند (Copleston, 1994: 268-271). نسبت علّی نسبتی است که در تجربه‌هـای زنـدگی خـود میـان تـصورات برقرار می‌کنیم و نه نسبتی برای پیوند واقعی چیزها. نسبت علّـی میـان دو حادثـهٔ C و E فقـط

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

زمانی برقرار است که حوادثی از نوع C با حوادثی از نوع E به‌شکل منظم همـراه باشـد. بـرای مثال اگر بگوییم تورم به ناآرامی داخلی منجر می‌شود، معنایش این است که همواره و بـه‌گونـهٔ منظمی پس از دوران تورم، دورانی از ناآرامی داخلی درمی‌رسد (لیتل، ۱۳۷۳: ۲۹). هیوم این سه اصل را پیونددهندهٔ تصورات می‌نامد. بـه نظـر او، ایـن‌هـا نـسبت‌هـای طبیعـی بـه‌شـمار مـی‌آینـد. در نسبت‌های طبیعی، تصورات به میانجیِ نیروی طبیعیِ تداعی[۵۱] به همدیگر می‌پیوندند که یکـی، بـه‌طـور طبیعی یا بر حسب عادت[۵۲]، دیگری را فرامی‌خواند.

تصور ⟵ نیروی طبیعی تداعی‌کننده ⟶ تصور

هیوم در نسبت‌های فلسفی، با معیار اصل همانندی و نسبت‌های مکـانی- زمـانی، مقایـسهٔ اشـیاء را به‌جای تداعی مطرح می‌کند. برای مثال، می‌توانیم دو چیز سبز را از حیـث همانـندی و مکـانی مقایـسه کنیم. در اینجا ذهن از تصور چیزی به تصور چیز دیگری نمی‌گذرد (Copleston, 1994: 271).

ب. علیت: نزد هیوم، از حیث نسبتی فلسفی، علیت[۵۳] به نسبت‌های مکان و زمان همچون مجـاورت و توالی زمانی[۵۴] و تقارن ثابت[۵۵] تقلیل‌پذیر است. اینجا هیچ رابطـهٔ ضـروری میـان تـصورات نیـست و فقط نسبت‌های مکـانی- زمـانی واقعـی[۵۶] در میـان اسـت. در نـسبتی فلـسفی اشـیاء برحـسب برخـی همانندی‌های کیفی میان آن‌ها مقایسه می‌شوند.

در نظریهٔ علیت هیوم، میان تصورات ارتباطی جدایی‌ناپذیر[۵۷] و ضروری از نوع طبیعـی (نـه منطقی و متافیزیکی) برقرار است. این رابطه را باید به‌طور ذهنی[۵۸] و به کمک اصـول تـداعی[۵۹] توضیح داد (Ibid, 290).

ج. تصور علیت از کدام انطباع مشتق می‌شود؟ در نظر هیوم، کیفیت چیزهـا نمـی‌توانـد منـشأ تـصور علیت باشد؛ زیرا نمی‌توانیم کیفیتی را کشف کنیم که نزد همهٔ آن‌هـا مـشترک باشـد. در دیـدگاه هیـوم، هیچ کیفیتی از آن چیزهایی که علت می‌نامیم، نمی‌تواند منشأ تصور علیت باشد. تـصور علیـت بایـست از نسبتی میان اشیاء (انطباع) ناشی شده باشد. باید بکوشیم این نسبت را کشف کنیم. هیـوم قواعـدی را برای کشف نسبت علّی فرموله کرده است.

نخستین نسبتی که هیوم نام می‌برد، مجاورت زمانی- مکانی است. البته، هیوم بـه زنجیـرهٔ علّـی نیـز معتقد است. پدیده‌های دور از هم از طریق زنجیرهٔ علّی به هم متصل می‌شـوند. هیـوم فـرض مـی‌کنـد همهٔ اشیائی که علت و معلول به‌شمار می‌آیند مجاور هستند.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

دومین نسبت، تقدم زمانی[۶۰] است. هیوم برهان می‌آورد که از حیـث زمـانی، علـت بایـد بـر معلـول تقدم داشته باشد. هیوم مجاورت و توالی زمانی را برای نسبت علّی مهم می‌دانـد؛ بـا ایـن حـال معتقـد است چه‌بسا شیئی با شیء دیگر مجاور، و مقدم بر آن باشد بدون آنکه علتی به‌شمار رود. باید رابطـه‌ای ضروری[۶۱] را مطرح کرد که اهمیت آن نسبت بیشتر از اهمیت دو نسبت پیش‌گفته باشد. در بـاب رابطـهٔ ضروری بحث خواهیم کرد.

سومین نسبت، تقارن (به‌هم‌پیوستگی) ثابت[۶۲] میان دو رویداد- علت و معلول- است. هیـوم نـسبت علّی را به به‌هم‌پیوستگی پی‌درپی ثابت میان دو رویداد نسبت می‌دهد. در نظر او، استنباط علّی ناشـی از شناخت شهودی[۶۳] ماهیات[۶۴] نیست. برای مثال، نمی‌توانیم ماهیت شـعلهٔ آتـش را بـه شـهود دریـابیم و معلول آن را تالی منطقاً ضروری بدانیم. هیچ شیئی دربردارندهٔ وجـود شـیء دیگـری نیـست؛ فقـط بـه تجربه است که می‌توانیم وجود شیئی را از وجود شیء دیگری استنباط کنیم. هیـوم نـسبت علّـی را بـه تقارن ثابت میان دو رویداد نسبت می‌دهد. معنای این سخن آن است که به‌هم‌پیوستگی دو شـیء ماننـد شعله و احساس گرما را بارها مشاهده می‌کنیم و به یاد می‌آوریم که این اشـیاء بـر مبنـای هـم‌آینـدی[۶۵] منظمی از مجاورت و توالی پیدا شده‌اند، سپس بی‌درنگ یکی را علت و دیگری را معلول می‌خـوانیم و وجود یکی را از وجود دیگری دریافت می‌کنیم. هنگامی که نوع خاصـی از رویـدادها همیـشه بـه نـوع خاص دیگری از رویدادها پیوسته است، استنباط علّی را به‌کار می‌گیریم و یکـی را بـا پیـدایی دیگـری پیش‌بینی می‌کنیم. به این ترتیب، هم‌بودگی A و B در موارد مکرر مشاهده می‌شود. جـایی کـه از نظـر مکانی، A با B مجاورت دارد و از لحاظ زمانی، A بر B مقـدم اسـت، A علـت و B معلـول خوانـده می‌شود. این استنباط علّی دربارهٔ امر واقع ما را مطمئن می‌کند. هیوم علت را این‌گونه تعریـف مـی‌کنـد: شیئی که درپی آن شیء دیگر می‌آید؛ به‌طوری که درپی همهٔ اشیاء مانند شیء اول، اشـیائی ماننـد شـیء دوم می‌آید یا اگر شیء اول نباشد، شیء دوم هرگز وجود نخواهد داشت.

چهارمین نسبت علّی آن است که علت‌های خاص (مشابه) باید معلول‌های خاصـی (مـشابه) داشـته باشد (کاپالدی، ۱۳۷۷؛ Ibid). حال اگر معلول مشابه ناشی از چند حضور چند علت باشد، این امـر بـر وجود خصوصیت مشترک میان آن‌ها دارد (کاپالدی، ۱۳۷۷: ۳۶۰).

د. تصور رابطهٔ ضروری[۶۶] از کدام انطباع ناشی می‌شود؟ بنـابر الگـویی از مجـاورت و تـوالی زمـانی، تصور مشاهدهٔ موردهای مشابهِ مبتنی بر تقارن ثابت دربرگیرندهٔ تـصور رابطـهٔ ضـروری نیـست. بـرای پدید آمدن این تصور، باید مشاهدهٔ مکررِ موردهای مشابه مبتنی بر تقارن ثابت به کشف یـا تولیـد چیـز

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

جدیدی در اشیاء هم‌بود بینجامد که منشأ آن، تصور رابطهٔ ضروری تلقی شود. اما این مشاهدهٔ مکرر به کشف چیز جدیدی در اشیاء هم‌بود (به‌هم‌پیوسته) منجر نمی‌شود. همچنین، کیفیت جدیدی را در خود اشیاء تولید نمی‌کند. با این حال، مشاهدهٔ مکرر انطباع جدیدی در ذهن تولید می‌کند؛ زیرا پس از آنکه همانندی در تعدادی کافی از موردها را مشاهده کردیم، بی‌درنگ ذهن از مشاهدهٔ شیئی، شیء دیگری را استنباط می‌کند. بنابراین، ضرورت، معلول این مشاهده است و چیزی جز انطباع درونی ذهن[٦٧] یعنی عادت و حلقه‌ای از تداعی نیست. عادت (و تداعی ناظر بر نسبت علّی) یک انطباع است و تصور رابطهٔ ضروری بازتاب یا صورت ذهنی آن در آگاهی است (Copleston, 1994). بنابراین، تصور رابطهٔ ضروری ناشی از انطباعی درونی به نام عادت و تداعی است.

نسبت علّی ناظر بر تقارن (هم‌بود) ثابت است. در دیدگاه هیوم، هیچ انطباع حسی از نیرویی که از طریق آن A مجبور به تولید B است، به‌دست نمی‌آید. تنها چیزی که وجود دارد آن است که نوعی از رویدادها به‌نحوی ثابت به دنبال نوع دیگری از رویدادها ظاهر می‌شود. در بسیاری از توالی‌ها امر ضروری وجود دارد که احساس می‌کنیم. این احساس انطباعی از حس درونی است. این انطباع از عادت نتیجه شده است. پس از مشاهدهٔ مکرر موردهای مشابه، ذهن انسان بنابه عادت، از وقوع یک امر، انتظار وقوع امر تقارن را خواهد داشت و به وقوع‌پیوستن آن اعتماد خواهد کرد. این واقعیت که ذهن با وقوع «الف»، «ب» را پیش‌بینی خواهد کرد، دلالت بر آن ندارد که میان آن دو پیوند ضروری منطقی یا متافیزیکی برقرار است. هیوم هم بر جنبهٔ عینی و هم بر جنبهٔ ذهنی رابطهٔ علّی اعتقاد دارد. جنبهٔ عینی بر پیوستگی ثابت میان دو طبقهٔ رویداد دلالت دارد. جنبهٔ ذهنی هم ناظر بر آن است که ذهن با ظهور یک رویداد، رویداد دیگری را پیش‌بینی می‌کند (لازی، ١٣٦٢: ١٤٢-١٤٤). این دو رابطه بر عادت استوار است.

سرانجام، هیوم در تحلیل علیت، تصور عادت را مطرح می‌کند. چرا علت خاص باید به‌ضرورت، معلول خاصی داشته باشد و چرا از مشاهدهٔ شیئی، استنباطی از شیء دیگری به‌دست می‌آوریم؟ پاسخ هیوم معطوف به اثر روان‌شناختی مشاهدهٔ مکرر موردهای به‌هم‌پیوستگی است. این مشاهده مبتنی بر عادت و حلقه‌ای از تداعی است که به یاری آن، ذهن به‌طور طبیعی از (مثلاً) انطباع شعله، گرمی را تصور می‌کند. از مشاهدهٔ دود، آتش استنباط می‌شود حتی اگر آتش مشاهده نشود. هیوم ضامن اعتبار این استنباط را اصل اثبات‌پذیری تجربی[٦٨] می‌داند.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

در نظریهٔ هیوم، عادت اساس علیت است. همگان این معنا را تصدیق می‌کنند که هیچ چیزی وجـود ندارد بدون آنکه علتی بر وجود آن باشد[۶۹]. هر رویدادی علتی دارد. اعتقـاد مـا بـه ایـن مبـدأ، بـه‌سـبب عادت است نه به‌سبب ضرورت مطلق یا متافیزیکی. هیوم صدق این گزاره را انکار نمی‌کنـد کـه شـعله علت گرمی است و نیز منکر این گزاره نیست که شعله به‌ضرورت علت گرمـی اسـت. کـار او کـاوش در معنای این گزاره‌هاست.

در جمع‌بندی مطالب می‌توان گفت نزد هیوم، مراد از رابطهٔ ضروری، مـشاهدهٔ مکـرر هـم‌آینـدی حوادث است که ما را بر مبنای عادت[۷۰] به علیت می‌رساند. تصور رابطـهٔ ضـروری چیـزی جـز پاسـخ درونی ما به این عادت نیست: پس از وقوع علت‌ها، معلول‌ها را انتظار داریم. ضـرورت، امـری موجـود در اذهان است نه در اعیان. آنچه ضرورت را می‌سازد، به‌هم‌پیوستگی ثابت اشیاء همـراه بـا تعـیّن ذهـن است. در نظریهٔ هیوم، نسبت طبیعی بر تقدم شیء بر شیء دیگر و مجاورت بـا آن شـیء دلالـت دارد و چنان به آن پیوسته است که تصور یک شیء ذهن را تعیّن می‌بخشد تا تصور دیگری را حاصل کند. بنابراین، به‌لحاظ نسبت طبیعی، علیت بر پیوند جدایی‌ناپذیر میان تصورات اسـتوار اسـت؛ ولـی ایـن پیونـد را بایـد بـه‌طـور ذهنـی[۷۱] و بـه کمـک اصـول تـداعی توضـیح داد[۷۲] (Copleston, 1994). به‌طور کلی از نظر هیوم، علم باید بر تجربه و مشاهده استوار باشد. باید با داده‌های تجربی آغاز کنیم. علم باید بر روش آزمایشی[۷۳] استوار باشد نه بر شناخت شـهودی؛ روش ما باید استقرایی باشد نه قیاسی و از لحاظ منطقی، نمی‌توان استقرا را تأیید کرد.

دستگاه معرفتی عقلانیت انتقادی

از نظر پیش‌فرض معرفت‌شناسی، عقلانیت انتقادی بر گزاره‌های معرفتـی فراتـاریخی اسـتوار اسـت. در عقلانیت انتقادی، گزاره‌های معرفتی ماهیت ابطال‌پذیری[۷۴] دارند؛ ابطال‌پذیری معیار تمایز[۷۵] نظریـه‌هـای علمی از نظریه‌های غیرعلمی است. ابطال‌پذیری شرط لازم برای آزمون‌پـذیری[۷۶] گـزاره‌هاسـت. گـزاره فقط زمانی به علوم تجربی تعلق دارد که ابطال‌پذیر باشد (Popper, 1981 & 1983). یکـی از شـرایط ابطال‌پذیری، قضایای مبتنی بر گزاره‌های جهانی[۷۷] است.

از نظر پایهٔ هستی‌شناسی، عقلانیت انتقادی مبتنی بر پیش‌فرض استقلال واقعیت[۷۸] از جهـان معرفتـی ماست. گزاره‌های ما جهان ما را توصیف و تبیین می‌کنند. گزارهٔ «دیروز باران بارید» بـر آن دلالـت دارد که حادثهٔ نزول باران در فضا- زمان رخ داده است. در عقلانیت انتقادی، واقعهٔ خاص بـه‌مثابـهٔ نمونـه‌ای

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

از امر فراتاریخی درک‌پذیر است. در این دستگاه معرفتی، واقعیت در مقام مسئلهٔ علمی بـر مبنـای نظـم قیاسی، نمونه‌ای از واقعیت‌های عام موجود در قانون فراتاریخی درنظر گرفته می‌شود؛ آن‌گـاه بـر مبنـای نظم قیاسی، آن واقعیت از قوانین کلی (تئوری) استنتاج می‌شود. در عقلانیت انتقـادی، واقعیـت بـه‌مثابـهٔ یک امر کلی و مستقل از جهان معرفتی ما وجود دارد.

از نظر روش‌شناختی در عقلانیت انتقادی، تجربه، داور معرفت علمی[۷۹] است.

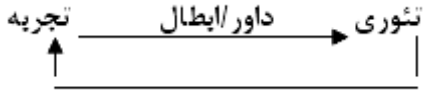

در رهیافت عقلانیت انتقادی، هدف اصلی تجربه، تعمیم گزاره‌های مشاهده‌ای بر کـل نیـست؛ بلکـه مراد، داوری انتقادی درباب تئوری موجود از راه گـزاره‌هـای تجربـی اسـت. در عقـل‌گرایـی انتقـادی، معرفت علمی فرضیه‌ای ابطال‌نشده است. گزاره‌های مشاهده‌ای ناسازگار بـا فرضـیه بـه ابطـال معرفـت علمی منجر می‌شوند. معرفتی که تاکنون تجربه آن را ابطال نکرده باشد، درحد فرضـیه مطـرح اسـت و امکان ابطال آن وجود دارد.

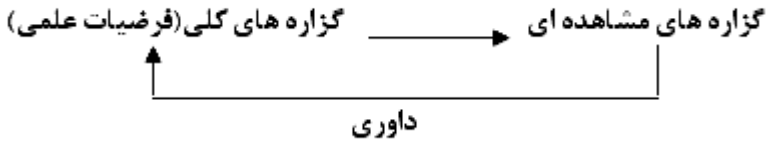

در عقلانیت انتقادی، تئوری، قضیه‌ای منطقی است و حکمیت درباب صدق و ابطـال آن بـا تجربه است. در این دستگاه معرفتی، تئوری مبتنی بر گزاره‌های عام است و تجربه هم مـسبوق به تئوری. هدف تجربه، داوری انتقادی دربـاب تئـوری موجـود از راه گـزاره‌هـای مـشاهده‌ای (استدلال استقرایی) است. در این رهیافت، آزمـون هـر تئـوری، تـلاش بـرای ابطـال آن از راه جست‌وجوی شواهد ناسازگار است. این رهیافت تجربـه را تنهـا معیـار داوری دربـاب دانـش علمی قرار داده است. البته، عقل‌گرایان انتقادی تأیید فرضیه را نیز صادق می‌دانند؛ با وجود این تأیید را مصداق تقویت تئوری می‌شمارند. نزد عقل‌گرایان انتقادی، آنچه نتواند از طریـق انتقـاد برانداخته شود، شایستهٔ آن نیست که به‌جد مورد توجـه واقـع شـود (Popper, 1981). بـه‌طـور کلی، در دستگاه معرفتی انتقادی، تجربه در مقام داوری در پرتو یک استدلال نقادانه، تلاش بـرای ابطـال یک تئوری است و نه اثبات قطعیت آن. در داوری انتقادی، هدف همان جست‌وجـوی حقیقـت اسـت.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

حذف خطا ما را به حقیقت نزدیک‌تر می‌کند. از سوی دیگر، ممکـن اسـت داوری تجربـی بـه تأییـد[۸۰] نظریه منجر شود. در عقلانیت انتقادی، تجربه داور دانش علمی است و دانش علمی مبتنی برگزاره‌هـای ابطال‌پذیر است. در این رهیافت، ابطال‌پـذیری مهـم‌تـرین صـفتی اسـت کـه گـزاره‌هـای علمـی را از غیرعلمی متمایز می‌کند. تئوری‌ها فقط در صورتی آزمون‌پذیرند که گزاره‌های آن‌هـا ابطـال‌پـذیر باشـد. ابطال‌پذیری[۸۱] گزاره‌های تئوری شرط لازم برای تجربه‌پذیری است. پـوپر نماینـدهٔ اصـلی عقلانیـت انتقادی است و ما در این مقاله نظریهٔ او را بیشتر توضیح می‌دهیم.

پـوپر (1983) تـلاش مـی‌کـرد مـسئلهٔ اسـتقرا[۸۲] و تعیـین حـدود[۸۳] را بـه‌مثابـهٔ دو مـسئلهٔ معرفت‌شناختی حل کند. این دو مسئله برخاسته از دستگاه معرفتی پوزیتیویستی است. درواقـع، دستگاه معرفتی عقلانیت انتقادی بر انتقاد از سنت‌های پیشین استوار است. مسئلهٔ تعیین حـدود با استقرا ارتباط نزدیکی دارد. پوپر کار خود را درباب مسئلهٔ استقرا از هیوم آغـاز کـرد و آن را مسئلهٔ هیوم نامید. پوپر (1983 & 1981) این گفتهٔ هیوم را که «استقرا را نمی‌توان منطقـاً تأییـد کرد» قبول داشت. هیوم می‌گفت هیچ برهان معتبر منطقی به ما اجازه نمی‌دهـد کـه بگـوییم آن نمونه‌هایی که درباب آن‌ها هیچ آزمایشی نداریم، به نمونه‌هایی که دربارهٔ آن‌هـا تجربـه داریـم، شبیه هستند. درنتیجه، حتی پس از مشاهدهٔ مکرر ثابت اشـیاء دلیلـی بـرای آن نـداریم کـه بـه استنباطِ نتایجی مربوط به چیزهایی- جز آن‌هایی که درباره‌شـان تجربـه داشـته‌ایـم- بپـردازیم. تجربه به ما می‌گوید اشیاء به چیزهای دیگر پیوسته‌اند و به این پیوستگی همیشه ادامه خواهنـد داد (Popper, 1981). هیوم این پیوستگی را با یک امر روان‌شناختی، یعنی عادت تعریف کـرد. اندیشهٔ مرکزی نظریهٔ هیوم، تکرار مبتنی بر شباهت است. پوپر رد استدلال اسـتقرایی از سـوی هیوم را می‌پذیرد؛ ولی از توضیح روان‌شناختی او درباب استقرا راضـی نیـست. در نظـر پـوپر، تلاش‌های ما برای تحمیل تفسیرها بر جهان، از لحاظ منطقی مقدم بر مشاهدهٔ شباهت‌هاست.

در اندیشهٔ پوپر (1981) نظریه‌های علمی خلاصـهٔ مـشاهدات نیـستند؛ بلکـه اختراعـات یـا حدس‌های گستاخانه‌اند که در معرض آزمـایش و محـک قـرار مـی‌گیرنـد و اگـر مخـالف بـا مشاهدات درآمدند، حذف می‌شوند. این باور که می‌توانیم از آزمایش‌هـای محـض آغـاز کنـیم بی‌آنکه نظریه داشته باشیم، بـی‌معناسـت. مـشاهدات مـستلزم آن اسـت کـه پـیش از آن، یـک چارچوب ارجاعی و استنادی پذیرفته‌شده وجود داشته باشد. چارچوبی از انتظارها، نظریه‌هـا و

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

فرضیه‌های تازه بر آن دلالت دارند که مشاهدات دیگر، در چارچوب نظریهٔ پیشین نمی‌توانند تبیین شوند. علم کار خود را باید با اسطوره‌ها و بحث نقادی درباب آن‌ها و آداب و شعائر جادوگرانه آغاز کند نه با مجموعهٔ مشاهدات. هر انتظار و هر نظریه‌ای هراندازه هم نیرومند باشد، امکان آن هست که مبتنی بر خطا باشد. نقادی تلاشی برای یافتن ضعف‌های نظریه است. همهٔ نظریه‌ها حالت موقتی یا حدسی دارند. از راه حذف کردن نظریه‌هایی که شایستگی کمتری دارند، بهترین نظریه‌ها را در دسترس خود قرار می‌دهیم.

پوپر «استنتاج استقرایی» را رد می‌کند و درباب مسئلهٔ استقرا می‌گوید: از نظر منطقی، ما حق نداریم از گزاره‌های- خاص هرچند تعداد آن‌ها زیاد باشد- گزاره‌های کلی را استنتاج کنیم. به‌لحاظ منطقی، مجاز نیستیم از مشاهدهٔ تعداد زیاد قوها، صدق این گزاره را که همهٔ قوها سفیدند، اثبات کنیم. بنابراین، نظریه‌ها هرگز نمی‌توانند از گزاره‌های مشاهده‌ای استنتاج شوند.

یکی از سؤال‌های پوپر این بود که چگونه می‌توان صدق گزاره‌های کلیِ مبتنی بر تجربه را اثبات کرد؟ این سؤال به‌صورت دیگر نیز مطرح می‌شود: آیا صدق استنتاج استقرایی اثبات شده است؟ پوپر معتقد است صدق استنتاج استقرایی امکان‌پذیر نیست. آزمون‌های ما هرگز قادر نیستند نشان دهند نظریه‌ای صادق است؛ اما گزاره‌های مشاهده‌ای قادر به نشان دادن کذب نظریه‌ها هستند. درواقع، میان اثبات صدق و کذب عدم تقارن منطقی (رابطهٔ نامتقارن) برقرار است. در پوزیتیویسم، روش استقرا ملاک فاصله میان علم و غیرعلم است (ر. ک مگی، ۱۳۵۹). پوپر با اصل عدم تقارن منطقی میان اثبات صدق و ابطال به مسئلهٔ استنتاج استقرایی راه‌حل می‌دهد. به نظر او، نحوهٔ وصول به نظریه در وضع علمی و منطقی آن تأثیری ندارد. علم با حقیقت یکسان نیست و می‌توانیم هرچه بیشتر به حقیقت نزدیک‌تر شویم (همان، ۲۵، ۳۳ و ۳۸).

علم درپی نزدیکی به حقیقت است؛ اما با آزمون نظریه‌ها نه با نشان دادن صدق آن‌ها. مشاهدات تجربی کوشش‌هایی برای ردّ نظریه‌ها هستند نه تلاش‌هایی برای توجیه آن‌ها (ر. ک نوترنو، ۱۳۸٦). پوپر معتقد بود استنتاج استقرایی نامعتبر است. هیوم هم همین نظر را داشت و استنتاج استقرایی را به‌مثابهٔ استنتاج عقلی رد می‌کرد و می‌گفت نتایج استدلال‌های استقرایی عاقلان از مقدمات آن‌ها به‌دست نمی‌آید؛ اما بر مبنای عرف و عادت به‌مثابهٔ یک امر روان‌شناختی نه بر مبنای عقل، آن را پذیرفته‌ایم. اگرچه هیوم استقرا را به‌مثابهٔ یک استنتاج

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

عقلی رد می‌کرد، آن را هم به‌مثابهٔ روان‌شناسی یـادگیری و هـم بـه‌عنـوان روش علـم تجربـی می‌پذیرفت. هیوم عقل را فرمانبری عـادت مـی‌دانـست و مـی‌گفـت مـی‌تـوان دربـاب صـدق گزاره‌های علمی به یقین رسید. اما استدلال می‌کرد یقین ما مبتنی بر عقل نیست؛ بلکه بر عـرف و عادت استوار است. پوپر روش استقرایی را اسطوره می‌دانست و معتقد بود نظریـه بـه روش استقرایی از مشاهدات استنتاج نمی‌شود؛ بلکه نظریه به‌مثابهٔ راه‌حـل‌هـای نظـری بـرای مـسائل علمی از سوی دانشمندان ابداع شده‌اند. در نزد پوپر، مشاهده از راه نظریه حاصل می‌شـود. مـا نظریه‌های کلی را از مشاهدات استنتاج نمی‌کنیم. نظریه‌های علمـی راه‌حـل‌هـای نظـری بـرای مسائل علمی هستند و کوشش می‌شود تا از آن‌ها نتایج قابـل مـشاهده بـه‌دسـت آوریـم. پـس نظریه‌ها کشف ناظر بر تعمیم مشاهدات نیستند؛ راه‌حل‌های نظری هستند و داوری درباب آن‌ها با تجربه است. علم برای آزمون نظریه‌های خود و نه برای توجیه آن‌ها، دست به دامـان تجربـه می‌شود و این آزمون، عادت را فرمانبر عقل می‌کند. از همین جا ایدهٔ پـوپر سـربر مـی‌آورد کـه نظریه‌های علمی از طریق ابطال‌پذیری از نظریه‌های غیرعلمی متمایز مـی‌شـوند (ر. ک نوترنـو، ۱۳۸٦: ۳٦-۳۷).

پوپر (1981) برای حل مسئلهٔ مرز میان علم و شبه‌علم معیار ابطال‌پذیری را مطرح می‌کند[۸٤]. او می‌گوید: مسئلهٔ من آن نیست که نظریه چه زمانی صادق و چه زمانی قابـل قبـول اسـت یـا نظریه چیست. مسئلهٔ من چیز دیگری است. من می‌خواهم میان علم و شـبه‌علـم تمـایز ایجـاد کنم؛ درحالی که به‌خوبی می‌دانستم علم اغلب دچار اشتباه می‌شـود و شـبه‌علـم ممکـن اسـت به‌طور تصادفی به حقیقت برسد. اما از جواب سؤالم آگاه بودم که علـم از علـم دروغـین- کـه اصولاً استقرایی اسـت و از مـشاهده یـا تجربـه آغـاز مـی‌کنـد- متمـایز اسـت. پـوپر (1983) ابطال‌پذیری را به‌مثابهٔ معیار علم مطرح و تأکیـد مـی‌کنـد مـلاک تعیـین حـدود بایـد بـه‌مثابـهٔ پیشنهادی برای یک توافق یا قرارداد درنظر گرفته شود. در نزد پوپر، معیار ابطال‌پذیری نه یـک نظریهٔ علمی، بلکه یک طرح هنجاری[۸۵] است دربارهٔ آنچه که باید و آنچه که نباید علمی قلمداد شود.

در نظر پوزیتیویست‌ها، هر قضیه‌ای در صورتی علمی و معنادار است کـه بـه روش تجربـی اثبات‌پذیر باشد. ملاک تمایز و مرزبندی علم و شبه‌علم در روش استقرایی، اصـل اثبـات‌پـذیری است. این معیار گزاره‌های متافیزیکی را به‌مثابهٔ شبه‌گزاره‌های بـی‌معنـا از قلمـرو دانـش علمـی

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

خارج می‌کند. از نظر پوپر، روش استقرا ملاک مرزبندی مناسبی در اختیار ما قرار نمی‌دهد و به‌دلیل مسئلهٔ استقرا، معیار پوزیتیویست‌ها نمی‌تواند قوانین علمی را به‌مثابهٔ گزاره‌های کلی اثبات‌ناپذیر از طریق تجربه توجیه کند. پوزیتیویست‌ها می‌کوشند اثبات کنند مابعدالطبیعه بنابر ماهیت خود، بی‌معنا، سفسطه و پنداری است. از نظر پوپر، معیار پوزیتیویست‌ها بیش از آنکه موفقیت‌آمیز باشد، معیاری برای برانداختن و نابود کردن متافیزیک است. پوپر می‌گوید کار من در ضدیت با متافیزیک و برانداختن آن نیست؛ بلکه صورت‌بندی خاص علم تجربی است. در نزد پوپر (1983)، حذف متافیزیک هدف نیست. به نظر او، همراه با اندیشه‌های متافیزیکی که سدّ راه پیشرفت علم شده، چیزهای دیگری نیز وجود داشته که به علم کمک رسانده است. پوپر در اینجا speculative atomism را به‌عنوان شاهد ارائه کرده است. او می‌گوید پژوهش علمی بدون ایمان به اندیشه‌هایی که جنبهٔ کنجکاوانهٔ محض دارند غیرممکن است. این ایمان خود، جنبهٔ متافیزیکی دارد. پوپر (1981) برخلاف پوزیتیویست‌ها می‌گوید اگر معلوم شود که نظریه‌ای غیرعلمی یا متافیزیکی است، نباید گفت بی‌اهمیت یا بی‌معنا یا مهمل است.

از نظر پوپر، نظریه‌ها هرگز به‌صورت تجربی اثبات‌پذیر نیستند. از لحاظ منطقی، استنتاج نظریه از گزاره‌های خاص که صحت آن‌ها با تجربه معلوم شده باشد، پذیرفتنی نیست. پوپر یک گزاره را فقط هنگامی به‌عنوان گزارهٔ علمی می‌پذیرد که بتوان با تجربه آن را آزمود. بنابراین، گزاره‌های علمی از حیث شکل منطقی باید به‌گونه‌ای باشند که بتوان با آزمون تجربی آن‌ها را مردود کرد. هر گزارهٔ علمی به مقداری که دربارهٔ واقعیت سخن می‌گوید، باید ابطال‌پذیر باشد و به مقداری که ابطال‌پذیر باشد دربارهٔ واقعیت سخن نمی‌گوید. نه اثبات‌پذیری، بلکه ابطال‌پذیری گزاره‌ها معیاری برای تعیین حدود است. باید برای گزارهٔ علمی، امکان مردود شدن به‌وسیلهٔ تجربه وجود داشته باشد[۸۶]. گزارهٔ «فردا باران خواهد آمد یا باران نخواهد آمد»، گزارهٔ علمی و تجربی نیست؛ چون ابطال‌ناپذیر است. اما گزارهٔ «فردا باران خواهد آمد»، تجربی است. پوپر تلاش می‌کند میان اثبات‌پذیری و ابطال‌پذیری گزاره‌های کلی علم تجربی نسبت عدم تقارن[۸۷] برقرار کند و این عدم تقارن از صورت منطقی گزاره‌های کلی منتج می‌شود. گزاره‌های کلی هرگز از گزارهٔ خاص حاصل نمی‌شوند؛ اما می‌توانند متناقض با گزاره‌های خاص باشند. درنتیجه، امکان آن هست که از طریق استنتاج قیاسی[۸۸] (به کمک قاعدهٔ رفع تالی منطق کلاسیک) صدق گزاره‌های خاص برای اثبات کذب گزاره‌های کلی استدلال

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

کنیم. چنین استدلالی در جهت استقرایی پیش می‌رود؛ یعنی از گزاره‌های خاص به گـزاره‌هـای کلـی می‌رویم (Popper, 1981).

گزاره‌های کلی دارای این شکل منطقی هستند: همهٔ «الف»ها، «ب»اند. «الف» حد موضوع و «ب» حد محمول است. نقیض این گزاره‌ها، گزاره‌های خاص «برخی "الف"هـا "ب" نیـستند» است. پوپر در چارچوب مسئلهٔ استقرا دریافت که نظریه‌های کلی علم تجربی نمی‌توانند با هیچ مقداری از گزاره‌های مشاهده‌ای اثبات شوند؛ اما یک گزارهٔ مشاهده‌ای ناسازگار می‌تواند نظریهٔ کلی را ابطال کند. اصل عدم تقارن میان اثبات‌پذیری و ابطال‌پذیری بر این قاعده اسـتوار اسـت که گزاره‌های کلی اثبات‌پذیر نیستند و فقط ابطال‌پذیرند. هرگز نمی‌توانیم با صـدق گـزاره‌هـای خاص، صدق گزاره‌های کلی را اثبات کنیم؛ اما می‌توانیم با کذب گزاره‌های مـشاهده‌ای، کـذب گزاره‌های کلی را اثبات کنیم.

پوپر معتقد است معیار ابطال‌پذیری می‌تواند با دقت کافی، دستگاه‌های نظری علم تجربی را از دستگاه‌های نظری متافیزیکی جدا کند، بدون آنکه مدعی بی‌معنا بـودن متافیزیـک باشـد. در نزد پوپر، معیار ابطال‌پذیری به‌مثابهٔ معیاری برای معناداری نیست. او معتقد اسـت حتـی امکـان دارد نظریه‌های متافیزیکی هم معنادار و هم صادق باشند و این نوع نظریـه‌هـا مـی‌تواننـد منبـع جوشش نظریه‌های علمی باشند. بنابراین، علی‌رغم نـاممکن بـودن آزمـون صـدق نظریـه‌هـای متافیزیکی با محک مشاهدات تجربی، می‌توان به نحو معناداری دربارهٔ آن‌ها بحـث کـرد (ر. ک نوترنو، ۱۳۸٦: ٤۱ و ٤۳).

در دیدگاه استقراگرایان، معرفت علمی یقینی و عقلانی بـه معنـای همـان باورهـای صـادق موجه است. در نظر پوپر، معرفت علمی خطاپذیر و غیریقینی است. برای او مسئله ایـن نیـست که علم یقینی است؛ بلکه مسئله این است که علم عینی و عقلانی است و چگونه چنین اسـت. ما چیزی به نام اثبات قطعی نداریم و ابطال قطعی نیز صادق نیست؛ زیرا امکان دارد گفته شـود نتایج تجربی قابل اعتماد نیستند. در نظر پوپر، معرفت عینی نه از باورهای صادق موجـه، بلکـه از فرض‌ها، حدس‌ها یا فرضیات نظری‌ای سامان می‌یابد که ما برای حل مسئلهٔ علمی در ضمن تلاش خود پیش می‌نهیم. حدس‌ها به معنای تجربی، تا آنجا علمی به‌شمار می‌آینـد کـه امکـان

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

تعارض با گزاره‌های مشاهدهٔ تجربی را داشته باشند (نوترنـو، ۱۳۸٦؛ Popper, 1981). از نظـر پوپر، معرفت علمی عینی و عقلانی است و به جهان سوم تعلق دارد[۸۹].

در جمع‌بندی می‌توان گفت دانشِ علمی محـصول عقلانیـت بـشری اسـت. دانـش علمـی به‌مثابهٔ معرفتی مبتنی بر تجربه، هم مورد توافق استقراگرایان و هم عقل‌گرایانِ انتقادی است. اما جایگاه آن در فرایند پژوهش برحسب دستگاه معرفتی پوزیتیویسم و عقلانیت انتقـادی تفـاوت دارد. در پوزیتیویسم، علم، معرفتی است که از راه تجربه اثبات‌پذیر اسـت. در نـزد ایـن افـراد، آنچه نتواند با دلایل مثبت تأیید شود، شایستهٔ باور کردن نیـست. آنـان هـر اعتقـادی را زمـانی می‌پذیرند که اثبات‌پذیر باشد (Popper, 1981). تئـوری در دسـتگاه معرفتـی پوزیتیویـستی بـا استدلال استقرایی به‌دست می‌آید و در دستگاه معرفتی عقلانیت انتقادی از راه استدلال استقرایی مورد داوری انتقادیِ قرار می‌گیرد.

تئوری ⟵ استدلال استقرایی

استدلال استقرایی ⟶ تئوری

در هـر دو دسـتگاه معرفتـی، گـزاره‌هـای علمـی، تجربـی هـستند. در دسـتگاه معرفتـی پوزیتیویستی، تجربه مقام کشف و داوری اثبات‌گرایانه دارد؛ اما در عقلانیت انتقادی، تجربه به ایـن معناست که می‌توان به‌وسیلهٔ آن درباب آن گزاره‌ها داوری نقادانه کرد.

منطق پژوهش علمی برحسب این دو دستگاه معرفت‌شناختی تفـاوت دارد. در دسـتگاه معرفتی پوزیتیویستی (استقراگرایی)، پژوهش علمی با مشاهده و گردآوری آغاز مـی‌شـود. بیکن در مقام یکی از نمایندگان تجربه‌گرایی محض ادعا می‌کرد همهٔ مشاهدات از نظریـه باردارند[۹۰]. بیکن نگران بود که ممکن است نظریه‌ها بـه‌نحـو خاصـی مـا را جهـت دهنـد. بنابراین، توصیه می‌کرد دانشمندان ذهـن خـودرا از همـهٔ نظریـه‌هـا خـالی کننـد. در ایـن رهیافت، شناختِ واقعیت نیازمند خالی‌کردن ذهن از همهٔ پیش‌داوری‌ها و معرفت پیـشین است. دانشمند باید خود را از ارزش‌های فـردی تهـی کنـد. در ایـن رهیافـت، پژوهـشگر واحدهای تجربی را بررسی می‌کند، سپس گزاره‌های مشاهده‌ای به‌دسـت‌آمـده را بـه کـل

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

تعمیم می‌دهد. در دستگاه معرفت‌شناختی رقیب (عقلانیـت انتقـادی) پـژوهش علمـی بـا مسئله آغاز می‌شود. هدف اصلی تجربه، تعمیم گزاره‌های مشاهده‌ای بر کل نیـست؛ بلکـه مراد، حل مسئله در پرتو تئوری موجود از راه تجربهٔ نقادانهٔ مبتنی بر گـزاره‌هـای تجربـی است (ر. ک ساعی، ۱۳۸۷).

جدول ۱ مقایسهٔ دستگاه معرفتی پوزیتیویستی و عقلانیت انتقادی

دستگاه معرفتی پوزیتیویستی	دستگاه معرفتی عقلانیت انتقادی
معرفت‌شناسی: از حیث پیش‌فرض معرفت‌شناسیِ مبتنـی بـر گزاره‌های معرفتی بر تجربه استوار است. گزاره‌هـای معرفتـی ماهیت اثبات‌پذیری دارند. اثبات‌پذیری و معناداری معیـار تمـایز تئوری‌های علمی از تئـوری‌هـای غیرعلمـی اسـت. گـزاره در صورتی معنادار است که اثبات‌پذیر باشـد. در ایـن دسـتگاه معرفتـی قضایایی صادق و معنادار هستند که محمول تجربی داشته باشند. معرفت یقینی ناظر بر باور صادق موجه است. **هستی‌شناسی:** بـر بعـد عمومیـت واقعیـت تأکیـد دارد/ اسـتقلال واقعیت ازجهان معرفتی ما/ واقعیت اجتماعی ماهیت عام دارد. **روش‌شناسـی:** تجربـه وسـیله‌ای بـرای کـشف گـزاره‌هـای فراتاریخی و آزمون ایـن نـوع گـزاره‌هاسـت. پـژوهش علمـی مشاهده‌محور است.	**معرفـت‌شناسـی:** از حیـث پـیش‌فـرض، معرفـت‌شناسـی بـر گـزاره‌هـای معرفتـی فراتاریخی استوار است. گزاره‌های معرفتی ماهیت ابطال‌پـذیری دارنـد. ابطـال‌پـذیری معیـار تمـایز تئـوری‌هـای علمـی از تئوری‌های غیرعلمی است. **هـستی‌شناسـی:** بـر بعـد عمومیـت (generality) واقعیت تأکیـد دارد/ اسـتقلال واقعیـت (reality) ازجهـان معرفتـی مـا/ واقعیت اجتماعی ماهیت عام دارد. **روش‌شناسـی:** تجربـه مقـام داوری دارد. حکمیت درباب صدق و ابطال تئـوری بـا تجربه است. پژوهش علمی مسئله‌محور است.

نقد دستگاه معرفتی پوزیتیویستی و عقلانیت انتقادی

در دستگاه معرفتی پوزیتیویستی، گزاره‌های کلی تعمیم گزاره‌های مشاهده‌ای هستند. اما از نظـر منطقی، این قاعده نمی‌تواند صادق باشد؛ یعنی اگر صفت خاصی را در نمونه‌های زیادی از کل مشاهده کنیم، از لحاظ منطقی مجاز نیستیم داوری کنیم که اعـضای بعـدی آن کـل نیـز همـان صفت را دارا هستند[۹۱]. در اینجا با مسئلهٔ استقرا روبه‌روییم. حکم آزموده‌هـا را بـر نیـازموده‌هـا نمی‌توان جاری کرد (دربارهٔ استقرا ر. ک سروش، ۱۳۷٦). اگر با صد نفـر از اسـتادان دانـشگاه تربیت مدرس مصاحبه کنیم، با فرض اینکه همهٔ آنـان گـرایش سیاسـی آزادی‌خواهانـه داشـته

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

باشند، نمی‌توانیم آن صفت را به کل استادان همان دانشگاه تعمیم دهیم. برایند رجوع به واحدهای تجربی، گزاره‌های مشاهده‌ای است. گزاره‌های مشاهده‌ای هرچند که فراوان باشند، در نظام گزاره‌های منطقی، گزاره‌های خاص به‌شمار می‌آیند. در اینجا حتی یک گزارهٔ مشاهده‌ای ناسازگار این تعمیم را از اعتبار می‌اندازد. بنابراین، یافته‌های تجربی را در دستگاه گزاره‌های منطقی، فقط می‌توان به‌صورت گزارهٔ جزئی بیان کرد؛ برای مثال بعضی استادان دانشگاه تربیت مدرس دارای گرایش سیاسی آزادی‌خواهانه هستند. کثرت گزاره‌های مشاهده‌ای به گزاره‌های کلی منجر نمی‌شود.

دستگاه معرفتی پوزیتیویستی مدعی است هر گزارهٔ معرفتی که اثبات‌پذیر و معنادار باشد، عضو مجموعه‌گزاره‌های علمی باقی غیرعضو محسوب می‌شود. در نقد این مدعا می‌توان گفت پوزیتیویسم تلاش می‌کند متافیزیک را نابود کند. اما شواهدی وجود ندارد که نشان دهد نظریهٔ متافیزیک بی‌معناست. همچنان که گفته شد، متافیزیک می‌تواند منبع جوشش نظریه‌های علمی باشد. نقد دیگر این است که دلالت تجربه، اثبات صدق گزاره‌های کلی نیست. البته، ممکن است برایند تجربه تأیید تئوری باشد و نیز ممکن است آزمون تجربی نشان دهد نظریهٔ خاص در میان نظریه‌های رقیب به حقیقت نزدیک‌تر است. با این حال، به‌لحاظ منطقی، این پیامد تجربه به‌معنای اثبات صدق تئوری نیست؛ بلکه مصداق تأیید و تقویت آن است و امکان ابطال نظریهٔ مورد نظر وجود دارد. تجربهٔ محض می‌تواند وسیله‌ای برای تولید گزاره‌های تاریخی محدود[۹۲] به زمان و مکان باشد. قابلیت تعمیم‌پذیری گزاره‌های مشاهده‌ای، محدود به مکان و زمان معین است.

دستگاه معرفتی پوزیتیویستی و عقلانیت انتقادی، هر دو، مدعی‌اند که واقعیت، مستقل از جهان معرفت ماست. اما این ادعا نمی‌تواند همیشه شرایط اطلاق داشته باشد؛ زیرا برخی از واقعیت‌ها سازه‌های برساختهٔ معرفت ما هستند؛ مانند ارزش پول. بنابراین، برخی از واقعیت‌ها را جهان معرفتی ما می‌سازد؛ برخی دیگر هم بیرون از معرفت ما وجود دارند و ما در پرتو دانش زمینه‌ای خود آن‌ها را فهم می‌کنیم.

از حیث گزاره‌های معرفتی، عقلانیت انتقادی معیاری فراتاریخی برای عقلانیت علمی ارائه می‌دهد. این رهیافت مدعی است گزاره‌های علمی فراتاریخی هستند. هر گزارهٔ معرفتیِ فراتاریخی که ابطال‌پذیر باشد، عضو مجموعه‌گزاره‌های علمی باقی غیرعضو محسوب می‌شود.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

بر مبنای معیار ابطال‌پذیری، گزاره‌های تاریخی عضو مجموعـهٔ گـزاره‌هـای علمـی نیـستند. در روایت روش‌شناختی، عقلانیت انتقادی تجربه را تنهـا داور دانـش علمـی بـه‌شـمار مـی‌آورد و ماهیت تجربه را فاقد قدرت تولید گزاره‌های فراتاریخی می‌داند. در ایـن دسـتگاه معرفتـی نیـز مانند دستگاه معرفتی رقیب، مدعای هر گزاره بر دو ارزش منطقی صدق و کذب اسـتوار اسـت و در سطح استدلال تجربی نیز گزاره به‌شرطی صادق است که منطبق با امر واقع باشد. در نقـد این مدعا می‌توان گفت گزاره‌های فراتاریخی علاوه‌بر ارزش صدق و کذب، می‌توانند از درجـهٔ صدق و کذب نیز برخوردار باشند. نقد دیگر این اسـت کـه تجربـه تنهـا داور صـدق و کـذب دانش علمی است؛ درحالی که شواهد تاریخی نشان می‌دهد کنار گذاشتن یا پـذیرفتن تئـوری، علاوه‌بر تجربه، نیازمند داوری اجتماع علمی نیز است؛ یعنی پس از تجربه، اجتمـاع علمـی بـه ناکارآمدی یا کارآمدی تئوری مسلط در تبیین واقعهٔ موجود حکم می‌دهد. تجربه هم مـی‌توانـد تلاشی برای ابطال تئوری باشد و هم برای نظریهٔ موجود پیامد مثبتی مانند اصلاح[۹۳] داشته باشد (ر. ک ساعی، ۱۳۸۷). حتی می‌توان در پرتو حضور هم‌زمان تعقل و تجربـه بـه فرمولـه کـردن گزاره‌های عام پرداخت. فرایند تبدیل گزاره‌های تاریخی خاص به گـزاره‌هـای عـام در تحلیـل تطبیقی تاریخی، شاهدی بر این مدعاست. در این‌باره در نوشتاری با عنوان «منطق تحلیـل تطبیقـی تاریخی با رویکرد تحلیل بولی» بحث کرده‌ایم.

دستگاه معرفتی فازی[۹۴]

شواهد ارائه‌شده از دو دستگاه معرفتی پوزیتیویستی و عقلانیـت انتقـادی بـر صـدق ایـن مـدعا دلالت دارد که روش‌شناسی حاکم بر رابطهٔ میان تئوری و تجربه بر منطق دوارزشی اسـتوار اسـت. در دستگاه‌های معرفتی پوزیتیویستی و عقلانیت انتقادی عضویت کامل و عدم عـضویت کامـل در یک مجموعه شرایط اطلاق دارد. اثبات‌پذیری بر عضویت و اثبات‌ناپـذیری بـر عـدم عـضویت گزاره‌هـای معرفتـی در مجموعـهٔ علمـی دلالـت دارد. ایـن قاعـده بـر ابطـال‌پـذیری یـا عـدم ابطال‌ناپذیری نیز صادق است. در روش‌شناسی پوزیتیویستی و عقلانیت انتقادی، تجربه در مقام کشف یا مقام داوری بر منطق دوارزشی استوار است. روایت دوارزشی کـه عـضویت یـا عـدم عضویت در یک مجموعه را بازنمایی می‌کند، به‌تنهایی قادر به تبیین همهٔ مسائل موجـود در حـوزهٔ

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

دانش علمی نیست. گزاره‌های معرفتی و دلالت‌های هستی‌شناسی و روش‌شناسی آن، غیـر از فـضای دوارزشی، در فضای چندارزشی نیـز قابـل طـرح اسـت کـه در ادامـه در پرتـو منطـق فـازی بـه آن می‌پردازیم. درواقع، دستگاه معرفتی فازی بر انتقاد از سنت‌هـای پیـشین بنـا شـده اسـت کـه بـه آن اصلاح معرفت‌شناسانه می‌گوییم[۹۵]. انتقاد از سنت‌های پیشین راهـی بـرای یـافتن خطاهـا و سـرآغاز تلاش جدیدی در نزدیکی به حقیقت در پرتوی تئوری جدید است.

منطق فازی با تأکید بر نظام چندارزشی، نه‌تنها عضویت یا عدم عضویت (یـک یـا صـفر) را می‌پذیرد؛ بلکه درعین حال میزان عضویت و عدم عـضویت در مجموعـه‌هـا را درجـه‌بنـدی[۹۶] می‌کند. یکی از مفاهیم مهم در تئوری مجموعه‌های فازی، تابع عـضویت فـازی[۹۷] اسـت. تـابع عضویت در مجموعه‌های کلاسیک و فازی را به‌ترتیب می‌توان به‌صورت زیر بیان کرد:

$$A = \{X, \mu_A^{(X)} / X \in A, \mu_A^{(X)} \in \{0,1\}\}$$

$$\overline{A} = \{X, \mu_{\overline{A}}^{(X)} / X \in A, \mu_{\overline{A}}^{(X)} \in [0,1]\}$$

عنصر کلیدی در تابع عضویت، درجه‌بندی عضویت در یک مجموعه است. درجهٔ عـضویت در مجموعهٔ A برابـر یـک و صـفر و در مجموعـهٔ $\overline{A}$ برابـر یـک بـازه [۰،۱] اسـت (دربـاب مجموعه‌های فازی ر. ک لطفی‌زاده، ۱۹٦۵؛ بوجادزی، ۱۳۸۱؛ آذر، ۱۳۸۱؛ Wierman, 2007). در تابع عضویت فازی، میزان درجهٔ عضویت در یک مجموعه نشان داده می‌شود. ساختار کلـی مجموعهٔ فازی بر سه نقطهٔ برش کیفـی[۹۸] اسـتوار اسـت: کـاملاً عـضو، نقطـهٔ گـذر[۹۹] و کـاملاً غیرعضو. نقطهٔ گذار دارای حداکثر ابهام[۱۰۰] است؛ به این معنا که آیا یک گزاره بیشتر عـضو یـا بیشتر غیرعضو مجموعه است. در منطق فازی به این ابهام توجه می‌شود. نقطهٔ گذر، موردهـا را با عضویت بیشتر در یک مجموعه از موردهایی که بیشتر غیرعضو مجموعه هستند جدا می‌کند (ر. ک Ragin, 2000: 158-159). منطق فازی نوع و میزان عضویت را بازنمایی می‌کنـد و فـضای دوارزشی صفر و یک را به فضای سه‌ارزشی صفر، ۵/ و یک و چندارزشی تعمیم می‌دهـد. ارزش‌هـای صفر و یک در فاصلهٔ مساوی از نقطهٔ میانی، یعنی ۵/ قرار می‌گیرند. بدین ترتیب، می‌توان از انـواع و میزان عضویت سخن گفت که آن را عضویت فازی می‌نامند. بـر مبنـای منطـق فـازی، همـه‌چیـز به‌طور نسبی درجه‌بندی می‌شود (ر. ک کاسکو، ۱۳۸٤) و حقیقت چیزی بین صفر و یک است.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

جدول ۲ جدول ارزش ناظر بر تابع عضویت فازی

کاملاً غیرعضو	M=0
کم‌وبیش غیرعضو	0<M<.5
مابین (نیمه‌عضو)	M=.5
کم‌وبیش عضو	.5<M<1
کاملاً عضو	M=1

در دستگاه‌های پوزیتیویستی و عقلانیت انتقادی، هر گزاره‌ای صادق یا کـاذب اسـت. امـا در دستگاه معرفتی فازی[۱۰۱]، صدق هر گزاره زیرمجموعهٔ فازی یک بازهٔ [۰،۱] فرض می‌شود و بـین صدق و کذب ارزش سومی وجود دارد که گـزاره‌هـای ایـن ارزش، غیرقطعـی‌انـد و از حیـث صدق و کذب نادقیق هستند. درجهٔ عضویت در مجموعهٔ گزاره‌های فازی بـر ارزش‌هـای بـین صفر و یک استوار است. ارزش‌های زبانی کاملاً صادق، بینـابین و کـاملاً غیرصـادق بـه‌عنـوان ارزش‌های نسبت‌داده‌شده در بازهٔ صفر و یک تعبیر می‌شوند. بنابراین، صدق و کـذب گـزاره‌هـا همواره با درجاتی از عدم قطعیت همراه است.

مدعای دستگاه معرفتی فازی آن است که حقیقت (گزاره) علمی نمی‌تواند فقـط بـه فـضای دوارزشی صفر و یک محدود شود؛ بلکه حقیقت، فازی (تابع درجات) است و همـواره ممکـن است تغییر کند (همان‌جا). بنابراین، دستگاه معرفتی فازی از حیث پیش‌فرض معرفت‌شناسـی، بـر گزاره‌های معرفتی فازی استوار است. گزاره‌های معرفتی فازی هم ماهیت درجه‌بندی دارند.

در دستگاه معرفتی فازی گزاره‌های علمیِ مبتنی بر معیار ابطال‌پـذیری، ارزش‌هـایی در بـازهٔ [۰،۱] اختیار می‌کنند و درجهٔ ابطال‌پذیری شـرایط اطـلاق پیـدا مـی‌کنـد. بـه ایـن ترتیـب، در معرفت‌شناسی فازی، تابع عضویتِ مبتنی بر صدق یا کذب به تابع عـضویتِ مبتنـی بـر درجـهٔ صدق و کذب گزاره‌های علمی تعمیم می‌یابد. این درجه‌بندی درباب گزاره‌های معرفتیِ مبتنـی بر معیار اثبات‌پذیری و معناداری نیز صادق است.

در دستگاه معرفتی فازی می‌توان گزاره‌های تاریخی و فراتاریخی را در یک پیوسـتار مطـرح کرد و هر دو را به‌مثابهٔ زیرمجموعه، مجموعه‌گزاره‌های معرفتی فازی تعبیـر کـرد. حتـی مـی‌تـوان برای هریک از این گزاره‌ها به‌صورت جداگانـه، تـابع عـضویت فـازی تعریـف کـرد. درنتیجـه، می‌توانیم مجموعه فازیِ مبتنی بر گزاره‌های معرفتی فازی داشته باشیم.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

در روایت روش‌شناسی فازی، تجربه در مقام کشف یا داوری[۱۰۲] بـه مقـام کـشف و مقـام داوری[۱۰۳] تغییر می‌یابد و این دو، حضورِ هم‌زمان پیدا می‌کنند. فضای دوارزشی کشف یا داوری بـه‌مثابـهٔ زیرمجموعه، مجموعه‌روش فازی تعبیر می‌شود. این اصلِ منطق فازی که هرچیزی درجـه‌پـذیر است، درباب نسبت تجربه با تئوری نیز صادق است. داوری تجربی دربـاب تئـوری بـر درجـهٔ صدق و کذب عضویت در مجموعه است. درجهٔ عضویت اعضای یک مجموعـه، ارزش‌هـایی در بازهٔ [۰،۱] اختیار می‌کند. داوری تجربی تلاش برای تعیین درجـهٔ تطـابق نظریـه بـا شـواهد تجربی در بازهٔ [۰،۱] است. در این دسـتگاه آزمـون تئـوری، ارزش‌هـایی در بـازهٔ [۰،۱] تولیـد می‌کند که بیانگر درجهٔ صدق و کذب تئوری است. ارزش یک بیانگر سازگاری کامـل اسـت و ارزش صفر بر تناقض کامل شواهد تجربی با تئوری دلالت دارد. ارزش‌های بین صـفر و یـک، تصویری خاکستری از تئوری به‌مثابهٔ یک مجموعه ارائه می‌دهد. در دسـتگاه معرفتـی فـازی، از نظر درجهٔ ابطال‌پذیری و اثبات‌پذیری، تجربه هم داور تئوری است و هم مـی‌توانـد بـه تولیـد گزاره‌های تاریخی محدود و فرموله کردن گزاره‌های عام[۱۰۴] منجر شود[۱۰۵]. البتـه، فرمولـه کـردن گزاره‌های عام باید با استدلال عقلانی همراه باشد تا مسئلهٔ استقرا رخ ندهد.

در پرتو روش‌شناسی فازی، می‌توان کاستی‌هـای روش‌شناسـی دوارزشـی را رفـع کـرد و از طریـق تعقل و تجربه، حتی به فرموله کردن گزاره‌های عام پرداخت. تمایزهای گزاره‌هـا، درجـات هـستی‌هـای تئوریک به‌شمار می‌آیند.

نتیجه‌گیری

در این مقاله با استدلال نقادانه، نظریهٔ معرفتی‌شناسـی پوزیتیویـستی و عقلانیـت انتقـادی را مـورد بحث قرار دادیم. در ادامه، دستگاه معرفتی فازی را به‌مثابهٔ نتیجـهٔ انتقـاد از سـنت‌هـای فکـری پیشین ارائه کردیم. دستگاه معرفتی فازی زمینه‌هـای جدیـدی را بـرای تولیـد و داوری دربـاب تئوری‌های علم اجتماعی فراهم می‌کند. در روش کلاسیک، تجربه داور یا تولیدکنندهٔ گزاره‌های تئوریک است. اما در روش فازی، نسبت تجربه با گزاره‌های تئوریک از نوع فازی است کـه در آن، از حیث درجهٔ ابطال‌پذیری، تجربه هم داور تئوری است و هم می‌تواند به تولید گزاره‌هـای معرفتی فازی منجر شود که دامنهٔ آن از تاریخیِ خاص تا گزارهٔ تئوریکِ عام درجه‌پـذیر اسـت. البته، فرموله کردن گزاره‌های عام باید با استدلال عقلانی همراه باشد.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

درباب درک غلط از پوزیتیویسم و نسبت آن با عقلانیت انتقـادی بایـد گفـت بنیـان‌هـای فلـسفیِ هیچ‌یک از دو دستگاه معرفتی مورد بحث دلالت بر آن ندارنـد کـه ریاضـی‌سـازی مفـاهیم بخـشی از ماهیت آن‌هاست. مفاهیم را در هر دو دستگاه معرفتـی مـی‌تـوان از طریـق دادهٔ تجربـی کمّـی و کیفـی اندازه‌گیری کرد. نگارنده در سنت فکری عقلانیت انتقادی، فرایند دموکراتیک‌سازی را در ایـران هـم بـه روش کمّی و هم کیفی تاریخی تحلیل کرده است. ممکن است افراد دیگری همـین واقعـه را در سـنت فکری دیگری با همان روش‌ها مطالعه کنند. ریاضی‌کردن مفاهیم و آن‌ها را از حالت کیفـی بیـرون آوردن و استفاده از روش‌های تحلیل کمّی به‌مثابهٔ ابزارهای دقیق انـدازه‌گیـری، در مقـام داوری تجربی، درجهٔ عینیت را افزایش می‌دهد. با ایـن حـال، مجـاز نیـستیم روش‌هـای آمـاری را صـفت تعمیم‌یافتهٔ پوزیتیویسم تعریف کنیم. البته، منظور آن نیست که روش‌هـای تحلیـل کمّـی نقدپـذیر نیستند؛ بلکه سخن بر سر نـوع روایـت برخـی کنـشگران علـم اجتمـاعی برحـسب تـصورات شخصی است. طبقه‌بندی کنشگران علم اجتماعی با معیار کمیت و کیفیت به پوزیتیویست‌هـا و غیرپوزیتیویست‌ها، برایند ناآگاهی از بنیان‌های فلسفی سنت فکری پوزیتیویسم است. همچنـان که گفته شد، عقلانیت انتقادی بر نقد پوزیتیویسم بنا شده است. بنابراین، اطلاق پوزیتیویـست بـر عقل‌گرایان انتقادی و مخالفت بعضی کنشگران علم اجتماعی با پوزیتیویسم، بیش از آنکـه مبنـای منطقی و استدلالی داشته باشد، غیرواقع‌بینانه است. مخالفان پوزیتیویسم روش را در مقـام کـشف برجسته می‌کنند؛ در حالی کـه روش در مقـام کـشف بخـشی از الزامـات روش‌شـناختی دسـتگاه معرفتی پوزیتیویستی است که در این معنا مخالفان پوزیتیویسم، خود، پوزیتیویست هستند.

پی‌نوشت‌ها

۱. منطق دو ارزشی بر عضویت و عدم عضویت (membership & nonmembership) در یک مجموعـه استوار است. عضویت دریک مجموعه با ارزش یک و عدم عضویت با ارزش صفر نشان داده می‌شود.

۲. در اینجا عملگر منطقی یا logical or موردنظر است.

۳. در اینجا باید تأکید کنم که نگارنده عضو سنت فکری عقلانیت انتقادی است؛ بنابراین بخشی از بحث‌های انتقـادی ارائه‌شده در این مقاله، انتقادهای درون‌معرفتی است که چنین انتقادهایی با پیش‌فرض ابطال‌پـذیری عقلانیـت انتقـادی سازگارند. دلیل انتخاب عقلانیت انتقادی بـه‌عنـوان یکـی از دسـتگاه‌هـای معرفتـی مـسلط، آشـنایی بـا ایـن تئـوری معرفت‌شناسی و علاقه به نقد آن از درون است.

4. critical discussion

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

5. grounded theory

٦. در بحث ما تمایز مقام گردآوری از مقام داوری اهمیت اساسی دارد (ر. ک ساعی، ۱۳۸۷).

۷. پوزیتیویسم از ریشهٔ positive به معنای واقعی در مقابل خیالی، مثبت، صریح و محسوس است.

۸. اولین‌بار در تاریخ علوم، این اصطلاح را آگوست کنت، فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی، به‌کار برد. کنت بر این باور بود که جبری تاریخی بشریت را به سمتی خواهد برد که نگرشِ دینی و فلسفی از بین می‌رود و اندیشهٔ قطعی (positive) و تجربی یعنی علم باقی می‌ماند. از نظر کنت، می‌توان از علوم طبیعی الگوهای نظری و روش‌های مطالعه را فراگرفت و در علوم اجتماعی به‌کار بست. به این معنا که در علوم اجتماعی هم، به‌مثابهٔ علوم طبیعی، باید از کشف و شهود و قضاوت‌های ارزشی و هنجاری پرهیز کرد. کنت مفاهیم انتزاعی علوم را که از مشاهدهٔ مستقیم به‌دست نمی‌آید، متافیزیکی و غیرعلمی شمرد و قضایای متافیزیکی را بی‌معنا دانست. در دهۀ ۱۹۲۰م، گروهی از فیلسوفان آلمانی و انگلیسی برای آنکه خود را از پوزیتیویست‌های فرانسوی متمایز کنند، نگرش خود را حلقهٔ وین یا پوزیتیویسم منطقی نامیدند. پوزیتیویست‌های منطقی معیار صدق گزاره‌ها را در امکان تجربه و آزمایش آن‌ها قرار دادند و به نقد فرضیات متافیزیک الهیاتی پرداختند. پوزیتیویسم کلاسیک و منطقی، هر دو، بر تعمیم روش علوم طبیعی در علوم اجتماعی استوارند.

۹. نئوپوزیتیویست‌ها گزاره‌های ریاضی را گزاره‌های پیشینی و تحلیلی تعبیر می‌کنند و آن‌ها را از محتوای واقعی و تجربی (factual, empirical content) تهی می‌دانند بی‌آنکه کاربست آن‌ها را در علم منکر شوند (Copleston, 1994: 275).

10. verifiability principle
11. propositions
12. true
13. meaning
14. empirical predicate

۱۵. گزاره‌های متافیزیکی نمی‌توانند این شرط را داشته باشند (لازی، ۱۳٦۲: ۲٥٦).

16. state of affairs

۱۷. پوزیتیویست‌های منطقی معتقد بودند بخشِ غیرِتجربی (پیشینیِ) دانش بشر اصول منطق است که از تجربه حاصل نمی‌شود و اندیشیدن را پیشاپیش محدود می‌کند. هر معرفت دیگری که انسان می‌تواند کسب کند، باید از راه تجربه به‌دست آید.

18. see to http://fa.wikipedia.org

۱۹. رایشنباخ پیشنهاد کرد معیار اثبات‌پذیری به‌گونه‌ای تفسیر شود که معنادار‌بودن تجربی فقط به گزاره‌هایی که اثبات‌پذیری در مورد آن‌ها هم از نظر منطقی و هم به‌طور فیزیکی امکان‌پذیر است نسبت

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

داده شود؛ یعنی یک گزاره به‌شرطی معنادار است که تحقیق تجربی آن به‌لحاظ منطقی ممکن باشد (لازی، ۱۳٦۲: ۲٥٦).

20. confirmability
21. true justified belief

۲۲. با معیار شرایط صدق فقط گزاره‌های معناداری تجربی اثبات‌پذیرند.

۲۳. ملاک معناداربودن (meaningfulness) را ویتگنشتاین مطـرح کـرده اسـت (ر. ک Popper, 1983). ملاک معنادار بودن ویتگنشتاین قابل انطباق با ملاک تعیین حدود استقراگرایان است، به این شرط که کلمهٔ علمی را جایگزین کلمهٔ معنادار بودن کنیم.

24. independent truth

۲۵. واقعیـت اجتمـاعی برخـوردار از دو ویژگـی منحـصربه‌فـرد (uniqueness) یـا عمومیـت (generality) است (ر. ک ساعی، ۱۳۸۸).

26. empiricism

۲۷. در عقل‌گرایی سنتی، استدلال عقلانی تنها منبع معرفت درست بوده است.

۲۸. پوزیتیویسم بر داده‌های بی‌واسطهٔ حوکاس متکی است و نقطهٔ مقابل آن ایدهرالیسم است.

۲۹. به استقراگرایان، اثبات‌گرایان (verificationists) نیز اطلاق می‌شود.

30. relation
31. perceptions
32. impressions & ideas
33. perceptions
34. impressions & ideas
35. sense- data
36. image

۳۷. میان چیزهایی که اغلب مشاهده کرده‌ایم، همانندی یافته‌ایم و عادت کرده‌ایم نـامی بـر همـهٔ آن‌هـا بنهیم؛ برای مثال چیزهای مانند بلوط، کاج و سیب را بارها دیده و نـام درخـت را بـر آن‌هـا نهـاده‌ایـم (Copleston, 1994: 273).

38. representation
39. application
40. natural relation
41. philosophical relation

٤۲. هیوم می‌گوید همهٔ استدلال‌های بشری ناظر بر رابطهٔ میان چیزهاست. این روابط (نسبت‌ها) دو نوع است: نسبت‌های تصورات (of ideas relations) یا امـور واقـع (matters of fact). گـزاره‌هـای ریاضی نمونه‌ای از نسبت‌های تصورات است. «فردا خوشید طلوع خواهد کرد» مصادیقی از روابط ناظر

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

بر امور واقع است. صدق گزاره‌های ریاضی فقط به روابط میان تصورات وابسته است و به تأیید تجربی نیازمند نیست. اما نوع دوم به تأیید تجربی نیازمند است. امروزه، گزاره‌های ناظر بر نسبت‌های تصورات به گزاره‌های تحلیلی (analytical statement) و گزاره‌های ناظر بر امور واقع به گزاره‌های ترکیبی (synthetic statement) تعبیر می‌شود که فرضیه‌های تجربی‌اند. گزاره‌های تحلیلی، گزاره‌های پیشینی (a priori proposition) هستند. این گزاره‌ها بر برهان استوارند و مستقل از تجربه و مشاهده هستند. گزاره‌های ناظر بر امور واقع و هرگونه تعقل در امور واقع بر نسبت علت و معلول یا استنباط علّی (causal inference) استوار است. درواقع، در علوم تجربی استنباط علّی و در ریاضیات برهان (demonstration) داریم (Copleston, 1994: 274-277).

43. imagination
44. connected together
45. connection
46. uniting Principle
47. some associating quality
48. resemblance
49. contiguous/contiguity
50. causal relation (cause & effect)
51. natural force of association
52. custom
53. causation
54. temporal succession
55. constant conjunction
56. factual time & place relations
57. inseparable
58. subjectively
59. principles of association
60. temporal priority
61. necessary connection
62. constant conjunction or togetherness
63. intuitive knowledge
64. essences
65. concomitant
66. Necessary
67. impression of mind
68. empirical verifiability principle

۶۹. البته، تصادف (chance) یک نامعلول (uncaused) است.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

۷۰. درباب معنای عادت باید گفت مردم عملاً همواره به دنبال حوادث، در انتظـار آثـار آن‌هـا هـستند (سروش، ۱۳۷۲).

71. subjectively
72. principles of association
73. experimental method
74. falsifiable statements
75. demarcation
76. testability
77. universal statements
78. reality
79. scientific knowledge
80. confirmation
81. refutability, falsifiability
82. problem of induction
83. problem of demarcation

۸٤. پوپر مسئلهٔ تعیین حدود را مسئلهٔ کانت می‌نامید.

85. normative proposal

۸٦. از نظر پوپر، تئوری‌ای که ادعا می‌کند هر واقعهٔ ممکنی را تبیـین مـی‌کنـد، اساسـاً هـیچ چیـزی را به‌صورت واقعی تبیین نمی‌کند. در هر تئوری خوب یک حکم ممنوعیت (prohibition) است کـه از رخ دادن امور خاصی منع می‌کند. هرچه تئوری بیشتر منع کند، تئوری بهتری خواهد بود. تئوری‌ای کـه هیچ رخداد قابل تصوری آن را رد نکند، تئوری غیرعلمی است. ردناپذیری (irrefutability) حـسن تئوری نیست؛ بلکه عیب آن است.

87. asymmetry
88. deductive inferences

۸۹. در تئوری پوپر سه نوع جهان معرفتی وجود دارد: ۱. جهان اول (وضعیت‌های فیزیکـی)؛ ۲. جهـان دوم (وضعیت‌های ذهنی)؛ ۳. جهان سوم. جهان سوم ناظر بر محصولات منطقی و تئوری‌هاست. جهان اول جهان اشیاء مادی و بیرونی و جهان دوم ذهنی و حالت‌های شخصی است و به حوزهٔ خـصوصی و شخصی و احساسات ربط دارد. جهان سوم بین‌الاذهانی است و به حوزهٔ عمومی و جمعـی ربـط دارد. ملاک داوری درباب تئوری‌ها را با توافق جمعی در جهان بین‌الاذهانی نیز مرتبط می‌دانند. نظریه‌ها باید در یک جهان عمومی و بین‌الاذهانی مورد نقد و آزمون تجربی و داوری اجتماع علمی قرار گیرند. بدین ترتیب، نظریهٔ انتقادی ما را از بیان‌های فردی و ذهنی خود رها می‌کند و قضایای عینی که مـورد داوری اجتماع بین‌الاذهانی و آزمون تجربی قرار گرفته باشد به‌وجود می‌آورد. در کل، پوپر و دسـتگاه معرفتـی

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

عقلانیت انتقادی با اذعان به وجود معیارهای منطقی و عقلی برای تشخیص صحت و ابطال نظریات و طرح شرط ابطال‌پذیری و داوری اجتماع علمی درباب عینیت و اعتبار گزاره‌های علمی در پارادایم نسبیت‌گرایی قرار نمی‌گیرد.

90. theory-impregnated

۹۱. استدلال استقرایی انواع مختلفی دارد که دو نوع آن استقرای آماری (tatistical induction) و استقرای تعمیمی (generalized induction) است. در استقرای آماری به روش تصادفی نمونهٔ آماری انتخاب، و ارزش جمعیتی (پارامتر) بر اساس نظریهٔ احتمال از روی ارزش نمونه‌ای برآورد می‌شود. در استقرای تعمیمی حکم موجود در یک اجزا یا در یک زیرمجموعه به کل تعمیم داده می‌شود. مثال: بیست نوع پستانداران مانند انسان و اسب دارای ریه هستند؛ درنتیجه تمام پستانداران دارای ریه هستند (نبوی، ۱۳۸٤). موضوع نقد این مقاله، استقرای تعمیمی است.

92. limited historical proposition

93. modification

۹٤. دربارهٔ منطق فازی در مقالهٔ دیگری با عنوان «معرفت‌شناسی فازی و دلالت‌های روش‌شناختی آن در علم اجتماعی» بحث کرده‌ایم (ر. ک ساعی، ۱۳۸۸).

۹۵. اصلاح معرفت شناسانه در مقابل گسست معرفت‌شناسانه قرار دارد.

96. calibration
97. fuzzy membership function
98. qualitative breakpoint
99. cross-over point
100. ambiguity
101. fuzzy epistemology
102. not-a or a
103. not-a and a
104. general proposition

۱۰۵. در این‌باره در مقالهٔ دیگری با عنوان «منطق منطق تحلیل تطبیقی تاریخی با رویکرد تحلیل بولی» بحث کرده‌ایم.

منابع

– آذر، عادل (۱۳۸۱). ***علم مدیریت فازی***. مرکز مطالعات مدیریت و بهره‌وری ایران وابسته به دانشگاه تربیت مدرس.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

- بوجادزی، جـورج (۱۳۸۱). ***منطق فازی و کاربردهای آن در مدیریت***. ترجمـهٔ سـیدمحمد حسینی. تبریز: ایشیق.
- خرمشاهی، بهاءالدین (۱۳٦۱). ***پوزیتیویسم منطقی***. تهران: علمی و فرهنگی.
- ساعی، علی (۱۳۸٦). ***روش تحقیق در علوم اجتماعی با رهیافت عقلانیت انتقادی***. تهران: سمت.
- _____ (۱۳۸۸). «معرفـت‌شناسـی فـازی و دلالـت‌هـای روش‌شـناختی آن در علـم اجتماعی». ***مجلهٔ مطالعات اجتماعی ایران*** انجمن جامعه‌شناسان ایران. د۳. ش٤.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷٦). ***درس‌هایی در فلسفهٔ علم الاجتماع***. چ۲. تهران: نشر نی.
- _____ (۱۳۷۲). ***علم‌شناسی فلسفی: گفتارهـایی در فلـسفهٔ علـوم تجربـی***. مؤسـسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- کاسکو، بارت (۱۳۸٤). ***تفکر فازی***. ترجمهٔ علی غفـاری. تهـران: دانـشگاه صـنعتی خواجـه نصیرالدین طوسی.
- لازی، جان (۱۳٦۲). ***درآمدی تاریخی به فلسفهٔ علم***. ترجمهٔ علی پایـا. تهـران: مرکـز نـشر دانشگاهی.
- مگی، بریان (۱۳۵۹). ***پوپر***. ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر. تهران: خوارزمی.
- نبوی، لطف‌اله (۱۳۸٤). ***مبانی منطق و روش‌شناسی***. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- نوترنو، مارک آمادئوس (۱۳۸٦). ***کارل پوپر***. ترجمهٔ محمد سعیدی‌مهر. تهران: رویش نو.
- Copleston, S. J. Frederick (1994). *A Histoyy of Philosophy, Modern Philosophy: The British Philosophers from Hobbes to Hume*. Vol. 5. IMAGE BOOKS, New York London Toronto Sydney Auckland.
- Mark J. Wierman (2007). *Applying Fuzzy Mathematics to Formal Models in Comparative Politics*. Springer-Verlag Berlin Heidelberg.
- Popper, Karl Raimund (1983). *the logic of scientific discovery*. Hutchinson.
- _____ (1981). *Conjectures and Refutations*. The Growth of Scientific Knowledge: Routledge.
- Ragin, Charles (2000). *Fuzzy-Set Social Science*. University of Chicago Press.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

- Wierman, Mark J. (2007). *Applying Fuzzy Mathematics to Formal Models in Comparative Politics*. Springer-Verlag Berlin Heidelberg.
- Zadeh, L. A. (1965). *Fuzzy sets. Information and Control*. Vol. 8. Issue 3. Pp. 239-354 .

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]